

## مقدمه‌ای بر پدیده‌شناسی

### درآمد

#### § ۱. «تأملات» دکارت به‌مثابه سرمشق بازگشت فلسفی به خود

از این‌که به من اجازه داده شد تا در این مکان ارجمند، که جایگاه [شکوفایی]<sup>۱</sup> علم در فرانسه است، درباره پدیده‌شناسی استعلایی سخن بگویم خرسندم، و این خرسندی دلایلی ویژه دارد. زیرا انگیزش‌های نوین پدیده‌شناسی مدیون رنه دکارت، بزرگ‌ترین اندیشمند فرانسه است. در اثر مطالعه تأملات اوست که پدیده‌شناسی در حال تولد به‌گونه نوینی از فلسفه استعلایی تبدیل شده است. می‌توان این فلسفه را کمابیش نوعی نو-دکارت‌گرایی<sup>۲</sup> نامید، به این دلیل مشخص که بعضی از مضامین دکارتی را به‌نحو ریشه‌ای تکامل داده است؛ هر چند به‌ناچار تقریباً کل محتوای آموزه‌ای شناخته‌شده دکارتی را کنار نهاده است.

در این شرایط گمان می‌کنم اگر از بین مضامین تأملاتی درباره فلسفه اولی آن‌هایی را برگزینم که به گمان من از اهمیتی همیشگی برخوردارند، و سپس برای مشخص کردن دگرگونی‌ها و نوآوری‌هایی که روش و مسائل

۱. افزوده متن فرانسه.

2. Neu-Cartesianismus – néo-cartésianisme – neo-Cartesianism

استعلایی را ایجاد کرده‌اند بکوشم می‌توانم پیشاپیش از استقبال شما اطمینان داشته باشم.

هر مبتدی در فلسفه از سلسله اندیشه‌های ارزشمند تأملات آگاه است. اندیشه هدایت‌کننده آن را به خاطر بیاوریم. هدفش اصلاح کامل فلسفه برای تبدیل آن به علمی با بنیانی مطلق است. این امر برای دکارت متضمن اصلاحی موازی در کلیه علوم بود؛ زیرا از نظر او این علوم فقط اعضای غیرقائم به ذات علمی کلی اند که همان فلسفه است. فقط در وحدت منتظم فلسفه است که علوم می‌توانند به علوم حقیقی تبدیل شوند. لیکن با ملاحظه این علوم در سیوروت تاریخی شان درمی‌یابیم که فاقد آن اصالتی هستند که امکان استوارساختن آن‌ها را به‌طور کامل و در تحلیل نهایی بر شهودهای مطلق می‌گذارد که از آن‌ها فراتر نتوان رفت فراهم می‌کند. از این‌رو بازسازی ریشه‌ای بنا، به‌گونه‌ای که با ایده فلسفه به‌مثابه وحدت کلی علوم بر پایه چنین بنیان مطلقاً معقولی مطابق باشد، ضرورت می‌یابد. این ضرورت بازسازی که خود را به دکارت تحمیل می‌کرد در دکارت به‌صورت فلسفه‌ای معطوف به سوژه تحقق یافت. هر کس که به‌راستی مایل است فیلسوف شود باید «یک‌بار در زندگی اش» به خویشتن بازگردد و بکوشد در درون خویش همه علوم را که تاکنون برایش معتبر بوده‌اند واژگون کند و آن‌ها را از نو بسازد. فلسفه (حکمت) به تعبیری یک امر کاملاً شخصی فیلسوف است. فلسفه باید به‌مثابه خرد و حکمت متعلق به خود او، به‌مثابه دانایی متعلق به او که علی‌رغم گرایش اش به کلیت باید توسط خود او اکتساب شود، تقویم شود، و فیلسوف باید بتواند از همان آغاز و در هر یک از مراحلش با تکیه بر بصیرت‌های مطلق خویش پاسخگوی آن باشد. همین‌که برای نیل به چنین هدفی مصمم شدم، و فقط همین تصمیم است که می‌تواند مرا به حیات و تکامل فلسفی هدایت کند،



فقر معرفتی مطلق را برگزیده‌ام. از این پس روشن است که نخست باید از خود بپرسم چگونه می‌توانم روشی را بیابم که راه رسیدن به معرفت حقیقی را به من بنمایاند. بنابراین تأملات دکارت دغدغهٔ صرفاً خصوصی دکارت فیلسوف یا یک قالب ادبی صرف در خدمت بیان مبانی اولیهٔ فلسفی‌اش باقی نمی‌ماند. بلکه این تأملات مثل اعلای تأملات ضروری برای هر فیلسوف آغازگر را نشان می‌دهند و فقط بر پایهٔ چنین تأملاتی است که یک فلسفه می‌تواند زاده شود.<sup>۱</sup>

اگر محتوای تأملات را که امروز برای ما بسیار بیگانه است در نظر بگیریم در آن، به معنایی جدید و عمیق‌تر، بازگشت دومی را به من فیلسوف، به آگویی وجدانیات<sup>۲</sup> محض، ملاحظه می‌کنیم. این بازگشت به وسیلهٔ روش کاملاً شناخته‌شده و بسیار بااهمیت<sup>۳</sup> شک انجام می‌شود. این روش که به هیچ هدفی جز شناخت مطلق معطوف نیست از موجود دانستن چیزی که از هرگونه امکان قابل تصور مورد شک واقع شدن مصون نباشد امتناع می‌کند.

از این رو این روش هر چه را که در زندگی طبیعی تجربی و فکری، خود را یقینی جلوه می‌دهد از حیث امکان شک در آن مورد نقد روش‌مند قرار می‌دهد و می‌کوشد در صورت امکان با طرد هر چیزی که شک در آن ممکن باشد مجموعه‌ای از داده‌های مطلقاً بدیهی را به چنگ آورد.

اگر این روش را در مورد یقین حاصل از تجربهٔ حسی، که در آن، جهان در زندگی طبیعی به ما داده می‌شود، به کار بندیم این یقین به هیچ وجه در مقابل این روش ایستادگی نمی‌کند؛ پس در این مرحله آغازین، وجود جهان باید بیرون از حوزهٔ اعتبار بماند. در واقع فاعل اندیشه فقط خودش را به عنوان آگویی محض وجدانیاتش، به مثابه واقعیت مطلقاً غیرقابل شک

۱. برای تأیید این تعبیر نگاه کنید به نامهٔ نویسنده به مترجم اصول (دکارت).

2. cogitationes

۳. در متن فرانسه: بسیار عجیب.

به دست می آورد، که حتی در صورت نبودن این جهان نیز نمی تواند حذف شود. از این پس آگویی که به این شیوه تقلیل یافته گونه ای از تفلسف خود-تنهانگاران [سولپسیستی] را محقق می کند. او راهی با خصلت یقینی را می جوید که به وسیله آن بتواند در درون بودگی<sup>۱</sup> محض خویش یک برون بودگی<sup>۲</sup> عینی را باز یابد. می دانیم که چگونه دکارت پس از آن به استنتاج وجود و صدق خدا پرداخت و آنگاه به وسیله آن ها طبیعت عینی، ثنویت جواهر متناهی، و در یک کلام زمینه عینی مابعدالطبیعه و علوم تحصّلی و نیز خود این علوم را استنتاج کرد. همه این استنتاجات، آن طور که باید و شاید، با دنبال کردن اصولی که حال در آگو و «فطری» آن اند انجام می شوند.

## § ۲. ضرورت بازآغازی ریشه ای فلسفه

این از دکارت. اکنون باید از خود پرسیم که آیا جست وجو برای کشف معنایی همیشگی و پنهان در دل این اندیشه ها، موجه است؟ آیا این اندیشه ها هنوز قادرند نیروهای زنده ای به زمانه ما منتقل کنند؟ یقیناً این نکته درخور تأمل است که [چرا] علوم تحصّلی، که باید به یاری این تأملات، بنیان مطلق را تجربه می کردند، توجهی چنین ناچیز به آن ها مبذول داشته اند. درحقیقت این علوم پس از سه قرن تکامل درخشان امروز پیشرفت شان را به دلیل ابهامی که در مبانی شان حاکم است با مانع روبه رو می بینند. اما حتی آنجا هم که برای تجدید مبانی شان می کوشند به تأملات دکارتی روی نمی آورند. از سوی دیگر این مطلب شایان توجه است که تأملات، به شیوه ای کاملاً خاص و دقیقاً به لطف بازگشت شان به من می اندیشم محض، نقشی دوران ساز در فلسفه ایفا

1. Innerlichkeit – intériorité – inwardness

2. Äußerlichkeit – extériorité – outwardness



کرده‌اند. دکارت عملاً گونه‌کاملاً نوینی از فلسفه را افتتاح کرد. با او فلسفه کاملاً تغییر سبک داد و به‌طور ریشه‌ای از عینی‌گرایی ساده‌لوحانه به ذهنی‌گرایی استعلایی چرخید، ذهنی‌گرایی‌ای که علی‌رغم کوشش‌های بی‌وقفه جدید ولی همواره ناکافی، به‌نظر می‌رسد به‌سوی شکلی نهایی می‌گراید. آیا این‌گرایش پیش‌رونده حامل معنایی همیشگی نیست، و وظیفه‌ای خطیر را که توسط خود تاریخ به ما محول می‌شود و همه ما را به همکاری می‌خواند دربرندارد؟

تفرقه‌ای که فلسفه معاصر در فعالیت پره‌رج و مرج‌اش به آن دچار است سزاوار تأمل است. [از حیث وحدت علمی،] <sup>۱</sup> فلسفه غربی از نیمه قرن گذشته به این‌سو، در قیاس با اعصار قبل، در وضعیتی از انحطاط آشکار قرار دارد. [هم در تعیین هدف و هم در طرح مسائل و روش، وحدت در همه جا از بین رفته است] <sup>۲</sup>. با آغاز عصر مدرن ایمان دینی بیش از پیش به‌صورت قراردادی بی‌جان جلوه‌گر شد و ایمان نوین و بزرگی در بشریت اندیشمند پا گرفت، ایمان به فلسفه و علم خودمختار. از این پس کل فرهنگ بشری بایستی به‌وسیله دیدگاه‌های علمی هدایت و روشن می‌شد و بدین‌وسیله در جهت یک فرهنگ خودمختار نوین اصلاح می‌گردید.

درعین‌حال این ایمان جدید نیز به سستی‌گراییده و دیگر ایمانی حقیقی نیست. نه کاملاً بدون دلیل. درواقع به‌جای فلسفه‌ای واحد و زنده با تولید روزافزون و بی‌پایان نوشته‌های فلسفی روبه‌رویم که درعین‌حال از هرگونه پیوند درونی بی‌بهره است. به‌جای مبارزه‌ای جدی میان نظریه‌های متنازع، که همان منازعه آن‌ها به‌قدر کافی گویای همبستگی درونی آن‌هاست، به‌جای اشتراک بنیادی و ایمان خلل‌ناپذیر مؤلفان‌شان

۱. در متن فرانسه.

۲. در متن فرانسه: در متن M11.5 خط خورده است.

به فلسفه‌ای حقیقی، با شرح و نقدهای ظاهری و با جلوه‌ای کاذب از همکاری حقیقی و همیاری در کار فلسفی روبه‌رویم. هیچ اثری از کوشش‌های متقابل، از آگاهی نسبت به مسئولیت‌ها، از روحیه همکاری جدی برای دستیابی به نتایج عینی معتبر، یعنی نتایجی که با نقد متقابل پالایش یافته و قادر به مقاومت در برابر هرگونه نقد احتمالی باشند، مشاهده نمی‌شود. همچنین جایی که به تعداد فیلسوفان، فلسفه وجود دارد چگونه پژوهش و همکاری حقیقی میسر است؟ البته هنوز گردهمایی‌های فلسفی برگزار می‌شود، اما در آن‌ها نه فلسفه‌ها، بلکه فیلسوفان با یکدیگر ملاقات می‌کنند. آن‌چه فلسفه‌ها کم دارند «فضای» معنوی مشترکی است که بتوانند در آن با یکدیگر تماس یابند و یکدیگر را بارور کنند. شاید در درون بعضی «مکتب‌ها» یا «گرایش‌ها» وحدت بهتر حفظ شده باشد، اما همین حالت خاص مؤید آن است که خصلتی که برای وضعیت عمومی فلسفه، لاقفل در نکات اساسی آن، قائل شدیم صادق است.

آیا ما در این شرایط نابسامان کنونی، در وضعیتی شبیه به همان وضعیتی که دکارت در جوانی خویش با آن روبه‌رو بود قرار نداریم؟ بنابراین آیا اکنون زمان آن نیست که ریشه‌گرایی آن فیلسوف آغازگر<sup>۱</sup> را از نو زنده کنیم، و تولید انبوه نوشته‌های فلسفی امروز را که ملقمه‌ای است پر آشوب از سنت‌های بزرگ، از احیاگری‌ها و از مقالات ادبی باب روز (که هدف‌شان نه تلاش و پژوهش بلکه تأثیرگذاری است) در معرض انقلابی دکارتی قرار دهیم و تأملات درباره فلسفه<sup>۲</sup> اولی را از نو آغاز کنیم؟ آیا نابسامانی وضعیت فلسفی کنونی ما نهایتاً ناشی از این نیست که انگیزش‌های حاصل از این تأملات سرزندگی اولیه خود را از دست داده و روحیه مسئولیت‌پذیری ریشه‌ای فلسفی ناپدید شده است؟ معنای بنیادی

۱. در متن فرانسه: ریشه‌گرایی فلسفی او را.



هر فلسفه حقیقی چیست؟ آیا چیزی است جز کوشش برای رهاسازی فلسفه از هر پیشداوری ممکن برای تبدیل آن به علمی به‌راستی خودمختار، که به لطف بداهت‌های نهایی برخاسته از خود سوژه تحقق یابد و توجیه مطلق خود را در همین بداهت‌ها پیدا کند؟ آیا این مطالبه، که هیچ‌کس آن را گزاف نمی‌شمارد، جزء ماهیت هر فلسفه حقیقی نیست؟ سودای فلسفه‌ای زنده در روزگار ما به نوزایی‌های بسیار منجر شده است.

اما آیا یگانه نوزایی به‌راستی ثمربخش احیای تأملات دکارتی نیست، البته نه برای اقتباس جزء به جزء آن‌ها، بلکه در وهله اول برای عریان ساختن عمیق‌ترین معنای بازگشت ریشه‌ای آن‌ها به «من می‌اندیشم» [محض]<sup>۱</sup>، و سپس احیای ارزش‌های همیشگی‌ای که از آنجا سرچشمه می‌گیرند.

دستکم این همان راهی است که به پدیده‌شناسی استعلایی منتهی شده است.

اکنون می‌خواهیم این راه را با هم پیماییم. ما به‌مثابه فیلسوفانی که نقطه آغازی را جست‌وجو می‌کنند و هنوز آن را نیافته‌اند خواهیم کوشید به شیوه‌ای دکارتی تأمل کنیم. بدیهی است که حداکثر احتیاط انتقادی را رعایت خواهیم کرد و هر جا ضرورت ایجاد کند برای تغییر اندیشه قدیمی دکارتی آماده خواهیم بود. همچنین باید خطاهای فریبده‌ای را که هم دکارت و هم عصر پس از او<sup>۲</sup> در آن‌ها گرفتار شدند روشن سازیم و از آن‌ها اجتناب کنیم.

۱. افزوده متن فرانسه.

۲. در متن فرانسه: و هم جانشینانش...